

## تجزیه و تحلیل عوامل و

### شرایط موثر در پایان جنگ\*

بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم،

...

ما عملیات والفجر ۸ و آن حرکت بسیار بزرگ و خارج از انتظار دشمنان را انجام دادیم، از اروندرود عبور کردیم و فاو را تصرف نمودیم، اینها به یک نتیجه جدیدی رسیدند که بایست در ارتش و در تشکیلات نیروی زمینی خودشان هم تغییراتی ایجاد نمایند. صدام از همان روز شروع به تشکیل لشکرهای بیشتری کرد، نیروهای کیفی را از داخل ارتش جدا نمود، لشکر گارد را تشکیل داد، بعداً لشکر گارد را به سپاه گارد تبدیل کرد و شروع به یک برنامه ریزی جدی نمود که هم جلوی ما را بگیرند و هم در یک زمان مناسبی به ما هجوم بیاورند. حال اگر بخواهیم در بحث‌های تاکتیکی آن وارد بشویم، خیلی زمان می‌گیرد ولی اگر بخواهیم در یک جمع بندی خیلی کوچک به این مسئله برسیم، باید بگوییم که دشمن در سال ۱۳۶۷ (سال جاری) در عرض چهار ماه فاو، شلمچه، جزیره و بقیه جاهایی را که ما داخل خاکشان بودیم از ما پس گرفتند! تغییراتی این شکلی در یک زمان کوتاه به وجود آوردند. در واقع برنامه‌ای بود که از زمان‌های گذشته و چند سال قبل روی آن کار کرده بودند و این

زمان را مناسب دیدند و شروع کردند، که اگر جمع بندی کنیم، می بینیم که اینها بعد از عملیات والفجر ۸ که در اواخر ۶۴ و اوایل ۶۵ بود شروع کردند. من یادم است از اسرا هم که سؤال می کردیم، می گفتند یک تیپ هایی در عراق دارد تشکیل می شود به نام تیپ های طلایی؛ یعنی در همان روزهای اولی که ما در فاو بودیم اسرا می گفتند که عراقی ها دارند بین گردان ها نیروهایی را که خیلی وفادار به حکومت عراق و صدام هستند جدا می کنند که داوطلب بشوند و برای آموزش بفرستند و اینها را تحت تیپ های طلایی سازماندهی کنند. همین طور که روزها پیش می رفت، بعد از چند وقت گفتند که این تیپ های طلایی به لشکرهای طلایی تبدیل شده اند. این سرعت، خیلی زیاد بود... دشمنان صرفه جویی قوا را که یک اصل تاکتیکی در نظام ارتش های کلاسیک است، شروع کردند. اینها تا قبل از عملیات والفجر ۸، به قوای خودشان اهمیت زیادی نمی دادند، برای ایشان تصرف سرزمین و پاتک در همان موضع و آن لحظه ضروری تر بود تا اینکه مثلاً قوایشان را حفظ کنند. ما می دیدیم که اینها در عملیات ها چند تیپ پشت سر هم می گذارند و پشت بی سیم هایشان می گفتند که وقتی تیپ اول عبور کرد و همه کشته شدند، تیپ دوم حرکت کند و بعد تیپ سوم! یعنی تا این حد پس گرفتن زمین ها برایشان مهم بود، که هیچ بهایی برای نیروهایشان قائل نبودند و تلفات خیلی عمده ای هم می دادند. شما حساب کنید! اگر شما را توجیه کنند، شما را یک ماه، بیست روز یا دو ماه به یک منطقه ای که می خواهد در آن عملیات بشود ببرند. از روی کالک، نقشه و در یک زمین مشابه مانور کنید، مثلاً اگر عبور از رودخانه لازم باشد، بروید و آموزش غواصی ببینید و شنا یاد بگیرید و سلاح مخصوص آن عملیات را بگیرید و به خوبی توجیه بشوید، چه قدر با سرعت می توانید آن عملیات را انجام بدهید؟ ولی اگر غیر از این باشد شما را جلوی این خط ببرند و بگویند که این خط است، می خواهیم به آن حمله کنیم، آن هم دشمن است! نه توجیه هستید، نه می دانید چه کار باید کنید، فرمانده گروهان یادسته شما هم آگاه نیست و تلفات بسیار زیادی می دهید و درصد موفقیتتان هم خیلی کم است. آنها به

این شکل وارد می شدند، سربازهایشان را که در جبهه شمالی، در جبهه میانی و یا در پادگان ها در حال احتیاط بودند سوار می کردند، می بردند، می گفتند که ایرانی ها آمده اند، فرماندهان از روی کالک و نقشه ایشان را توجیه می کردند و می گفتند که این زمین را ایرانی ها تصرف کرده اند، این تیپ باید از آنجا حمله کند، این زرهی از اینجا حمله کند و ما هم آتش فراوانی می ریزیم، شما سریع بروید و این سرزمین را تصرف کنید! دشمن در تمام پاتک هایش ناموفق بود، الا عملیات بدر که آن هم یک بحث عقبه و تاکتیکی دارد که نقطه ضعف هایی از جانب خودمان در امر عدم پشتیبانی بوده، در ضمن جبهه آبی ما وسعت زیادی داشت و نمی توانستیم با قیاق پشتیبانی کنیم. غیر از عملیات بدر در تمام عملیات های دیگر پاتک های دشمن ناموفق ماند، هر جایی را که تصرف کردیم، نتوانستند از ما پس بگیرند ولی در بعضی از عملیات ها اصلاً نگذاشتند که وارد خطشان بشویم، مثلاً در عملیات والفجر مقدماتی نگذاشتند خط را درست پاکسازی کنیم، در عملیات کربلای ۴ نگذاشتند که به خوبی به خط مسلط بشویم، ولی در جاهایی که توانستیم به خوبی خط را بگیریم، نیروهای در خط دشمن را منهدم کنیم و احتیاط های محلی ایشان را از منطقه پاکسازی کنیم، اینها هر چه پاتک کردند، پاتک هایشان ناموفق ماند و آنها این نکته را می دانستند، چون کلاسیک بودند، ولی برای آنها سخت بود که قبول کنند چون غرور نظامی داشتند. اینها در اول جنگ هم اشتباهاتی داشتند، شاید اگر این اشتباهات را در اول جنگ نمی کردند، می توانستند خیلی بیشتر به ماضی بزنند. در دوران جنگ هم وقتی ما به اینها حمله می کردیم، سریع می آمدند و پاتک می کردند! این پاتک ها به جز مرگ خودشان بهره دیگری در پی نداشت. اینها این نکته را به فرماندهانشان گفتند و به یک جمع بندی رسیدند، یعنی به فرماندهی جنگ و به فرماندهی کل نیروهای مسلح که خود صدام باشد این را فهماندند که یک اشتباهی به این شکل در کار است و باید زمان را از دست بدهیم و در بعضی از موقعیت ها زمین ها را هم از دست بدهیم تا یک زمان مناسبی به دست بیاوریم، چون نیرویی که می خواهد

حمله کند، باید توجیه بشود و آموزش مشابه ببیند. اخبار و اطلاعاتی از وضعیت ما را هم منافقین برای آنها بردند و با وضعیتی که ما داشتیم، اینها به یک جمع بندی رسیدند و به نقطه ضعف ما پی بردند. در یک زمان خاصی جبهه ما مملو از آدم است و حسابی نیرو داریم، در یک وقتی هم همه می روند، این یک نقطه ضعف بسیار عمده ای بود که دشمن در جبهه ما می دید. جبهه ما در یک فصل خاصی که هوا مناسب بود و مدرسه ها تعطیل بودند، کشاورزها نیز مسئله کشاورزی را حل کرده بودند پر از نیرو بود، در غیر این فصل نیروهایمان در جبهه خیلی اندک بودند، همه چیز تعطیل می شد، یک دفعه می دیدیم یک آمار پنج شش هزار نفری یک لشکر، در یک فصلی از سال به دو بیست سیصد نفر تبدیل می شد! دشمنان این دو جمع بندی را کنار هم گذاشتند، یک وضعیتی هم در سازمان رزم خوشان به وجود آوردند و نیرویی جدا از نیروی دفاعی خودشان در جبهه ارتش خودشان تشکیل دادند. این دو جمع بندی به همراه تجدید قوا و ورود نیروهای جدید به نیروی زمینی عراق و استفاده وسیع از شیمیایی و آتش های خیلی فراوان را کنار هم گذاشتند و شروع به کار کردند. حالا نیاز به یک زمان داشتند که این زمان مناسب را آزاد گذاشتند. تعداد نیروهای ما هم در سال ۶۶ خیلی کم بود، ما در عملیات حلبچه که با آن وسعت و با آن عظمت حمله کردیم و به منطقه رفتیم بیشتر از شصت هفتاد گردان نداشتیم، یعنی یک پنجم گردان های فعلی! مجبور هم بودیم که به آنجا برویم و عملیات کنیم، وضعیت ما خیلی نامناسب بود، مجبور بودیم یک عملیات وسیع کنیم. در مرز گشتیم تا یک جای مناسب را برای عملیات پیدا کنیم که هم به نیروی خودمان بخورد یعنی بتوانیم با این نیرو عملیات را انجام

**این روزها من با بعضی از برادرها  
مواجه شده ام که می گویند  
دیگر صلح شد ما می رویم،  
خدا حافظ! این خیلی اشتباه است.**

بدهیم و هم موفقیت داشته باشیم که سرانجام آن منطقه را پیدا کردیم. این برای ما باید روشن شود، ارتش عراق این کار را در عرض چهار یا شش ماه نکرد، بلکه این را در عرض چهار پنج سال برنامه ریزی کرد و در عرض چهار تا پنج ماه اقدام نمود که تا این حد به نتیجه رسید. ما بعد از جریان فاو، این وضعیت را از عراق دیدیم با این حجم نیرویی که در فاو وارد کرد. می دانید که مثلاً اگر مادر جبهه فاو یک نفر در خط داشتیم، دست کم سی نفر عراقی به آن یک نفر حمله می کردند! در جبهه شلمچه به یک نفر ما دست کم چهل نفر حمله می کردند و همین طور که پیش می رفتیم، چون یک تحرکی هم در ارتش عراق به وجود آمده بود. دیگر نیروهای جیش الشعبی، تیپ های سه رقمی، ژاندارمری و شورته ها پشت این حرکت های خودشان می گذاشتند و می خواستند اینها را هم مانوری کنند، می گفتند که این گارد خط را می شکنند، شما پشت سرش عملیات را ادامه بدهید و نیروی خیلی وسیعی در عملیات های خودشان پشت سر هم وارد می کردند. بعد از اینکه جمهوری اسلامی قطعنامه ۵۹۸ را قبول کرد، وقتی اینها دیدند که ما قطعنامه را قبول کرده ایم و در وضعیتی هستیم که اکثر جبهه هایمان سقوط کرده اند و یا خودمان آنها را تخلیه کرده ایم، دستور هجوم سراسری دادند. مثلاً ما جبهه حلبچه، ماووت، سلیمانیه و حاج عمران را به اختیار خودمان تخلیه کرده بودیم، حتی همین منطقه عملیات رمضان را به اختیار خودمان تخلیه کرده بودیم، اینها که چنین وضعیتی را دیدند، به همه ارتش ها و تیپ هایی که در سرتاسر مرز داشتند دستور هجوم سراسری دادند، که ظاهراً از پذیرش قطعنامه سه چهار روز گذشته بود که اینها شروع به حمله کردند و در جنوب، سپاه سوم یک حمله گسترده ای را شروع کرد. در غرب حمله بزرگی شد که ارتش عراق تقریباً تا سرپل ذهاب آمد. در ضمن از منافقین هم استفاده کردند و این طرح را داشتند که به تهران بیایند! به خیال اینکه ما سلاح هایمان را از دست داده ایم و نیروهایمان هم روحیه خودشان را از دست داده اند و توان نداریم ولی خداوند کمک کرد و قبل از اینکه در غرب، آن اتفاقات به آن شکل بیفتد، دشمن در جنوب با آن

## ما عملیات والفجر ۸ و آن حرکت بسیار بزرگ و خارج از انتظار دشمنان را انجام دادیم، از اروندرود عبور کردیم و فاو را تصرف نمودیم، اینها به یک نتیجه جدیدی رسیدند که بایست در ارتش و در تشکیلات نیروی زمینی خودشان هم تغییراتی ایجاد نمایند.

تهاجم گسترده ای که کرده بود، شکست خورد! من خودم به یقین رسیدم، روز اول که عراقی ها حمله کردند، با حجم نیرویی که از عراقی های ما دیدم، تصور نمی کردم که قصد اینها خرمشهر باشد، به حسینه سرزدم یک افسری را به اسارت گرفته بودند، با او صحبت کردم و پرسیدم که هدف شما چیست؟ گفت که «یک گردان ما دیروز منهدم شده، امروز چند تیپ دیگر به ما اضافه شده و در نهایت قصد ما تصرف خرمشهر است» که الحمدلله رزمندگان اسلام محکم ایستادند و دشمن شکست خیلی خوبی خورد و تعداد زیادی تانک و نفربرش را از دست داد و به مرز خودش عقب نشینی کرد و این نقطه جدیدی شد چون اینها می خواستند سه چهار روز ببینند که چه کار باید کنند، بایستی دنبال قطعنامه و آتش بس بروند یا اینکه در این وضعیت مناسب، یک جایابی، یک سرپلی، یک خرمشهری، یک آبادانی، یک منطقه استراتژی مهمی از ما بگیرند و بگویند که ما سه چهار شرط هم داریم، اگر شما دیگر حال جنگیدن ندارید و می خواهید صلح کنید و به نتیجه رسیده اید که قطعنامه ۵۹۸ به اجرا در بیاید، ما به چند امتیاز هم نیاز داریم که باید به ما بدهید! ولی الحمدلله خداوند کمک کرد و در آن وضعیت، رزمندگان اسلام به پیروزی رسیدند.

الآن وضعیت نامعلومی در جبهه خودمان داریم، صحبت، حرف و مسائل زیاد است. انقلاب اسلامی تصمیمی گرفته

است و چون امر ولایت است ما مطیع آن هستیم، اگر به ما امر کنند که بجنگید، می جنگیم، اگر امر کنند که نجنگید، نمی جنگیم، اگر امر کنند که در جبهه بمانید، می مانیم و اگر امر کنند که سر قله بایستید یا در آفتاب تا ظهر بمانید، می مانیم. هر چه امام بفرمایند، انجام می دهیم. الان ما باید خیلی حواسمان را جمع کنیم که در اطاعت از امامان یک وقت خدای نکرده سستی و کوتاهی نکنیم. خط مشی انقلاب که روشن شده، امام در صحبت های صریح فرموده اند که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ برای ما یک تاکتیک نیست که دنیا و دشمنان بنشینند و بگویند که اینها یک تاکتیک است، می خواهند سازمان خودشان را تجهیز کنند، اسلحه بخرند و دوباره حمله کنند! ما فقط می خواهیم قطعنامه ۵۹۸ به اجرا در بیاید و آتش بس بشود...

این روزها من با بعضی از برادرها مواجه شده ام که می گویند دیگر صلح شد ما می رویم، خداحافظ! این خیلی اشتباه است. برادرها! ما امروز باید محکم در جبهه هایمان بمانیم، ببینید الان چه قدر دارند مسئله آتش بس را کش می دهند! مگر یکی از شرایط این نبود که با سرعت آتش بس اجرا بشود؟ یک روز می گویند سه روز دیگر، یک روز می گویند دو هفته دیگر. می نشینند زمانش را مشخص می کنند، اینها گویای یک سری مسائلی است که ما باید خیلی حواسمان را جمع کنیم، اگر الان در خودمان این زمینه به وجود بیاید و بگوییم که دیگر خلاص شدیم، دیگر کاری نیست، ما رفتیم و خداحافظ! و مثلاً افرادی هستند که در جبهه حضور داشته باشند، آن وقت خدای نکرده ضربه ای می خوریم که شاید دیگر نتوانیم جبران کنیم. الان باید خیلی حواسمان را جمع کنیم تا وقتی که به ما امر نشده به نیرو نیاز نیست و در این حد و اندازه بس است، باید همه ما محکم بندهای پوتین هایمان را بسته باشیم، کمر بندهایمان را محکم کرده و آماده دفاع از اسلام باشیم.

در صحبت قبلی بعضی از برادرها تشریف داشتند، عرض کردیم ما یک برنامه ریزی کرده ایم که هم به برادرها فشار نیاید و هم جبهه با کمبود مشکل مواجه نشود. یک سری از برادران هستند که یک ضمانت چهل و پنج روزه داده اند که در جبهه

باشند، یک تعداد از برادران هم هستند که مال جبهه هستند، یعنی برنامه و کارشان طوری است که استخوان بندی گردان ها هستند و دنبال گردانشان می باشند، اگر به آنها بگویند که به مرخصی بروید! می روند و اگر بگویند که بمانید! می مانند، از اول بوده اند و ان شاء الله تا آخر هم هستند. الان در این برنامه ریزی جدید ما که حتماً به فرمانده گردان هایتان ابلاغ کرده اند و یا ابلاغ می کنند، باید ان شاء الله دقت کافی بشود که بتوانیم این مطلب را به خوبی انجام بدهیم. الان فشار مضاعفی از نظر گرما در پادگان هست، شاید مثلاً وضعیت تدارکاتی مناسب نباشد به هر حال یک مدت زمانی هست که برادران آمده اند و نیاز هست که برای چند روز به استراحت بروند و استراحت کنند، تا هم وضعیت اینجا بهتر بشود و هم نیرو در جبهه داشته باشیم. در این سازماندهی جدید که می شود آن برادرانی که در کوتاه مدت تعهد دارند، می مانند، اینها را به یک شکل سازماندهی می کنند، آن برادرانی هم که ماندگار هستند و همیشه هستند و یا مثلاً بیش از چهل و پنج روز تعهد دارند گونه ای دیگر سازماندهی می کنند. به یک شکلی هم برنامه ریزی شده که فعلاً مثلاً برای پنج تا هفت روز به مرخصی بروند و در نوبت بعدی کس دیگری برود که همیشه گردان ها و جبهه پر باشد، در ضمن نیرو هم برای دفاع داشته باشیم. وضعیتی هم که الان در پادگان ها حاکم است لازم به گفتن نیست که یک وقت خدای نکرده برادران احساس کنند که ما حالا به زبان می آوریم ولی در عمل این طور نیست! خودمان هم خیلی ناراحت هستیم. الان وضعیت بهداشت در پادگان ها، به خصوص این هوای گرم، مناسب نیست. گرما زیاد است، برادرها سرپوشی برای حفاظت از گرما ندارند، کمبود یخ هم هست، ولی ما واقعاً چاره ای نداریم، برادران باید تحمل کنند، ان شاء الله خداوند به شما اجر بدهد. دعا کنید که خداوند توفیق بدهد تا بتوانیم وضع را بهتر کنیم، ولی این مشکلی است که از اول تا حالا مشکل همیشگی ما بوده و یکی از مسائل مهم جنگ است.

نکته دیگری که می خواستیم به برادرها سفارش کنم که حتماً

**باید همیشه در وجودمان، در خونمان، در خانواده هایمان، در گفتارمان، در اعمالمان، در شغلمان، در برنامه ریزی مان چهره مبارزه، مقاومت، ایثار و فداکاری باشد. نگوئیم که امروز جنگ تمام شده و دیگر نیاز به نیروی داوطلب ندارند و دیگر گردانی در کار نیست، پس ما دنبال کسب و کارمان برویم.**

الان اجرا هم می شود ولی لازم دانستم باز هم به برادرها سفارش کنم، مسئله پراکندگی در پادگان است. برادرانی که ماسک دارند که از ماسک خودشان باید مراقبت کنند و همیشه دنبالشان داشته باشند، آن عده ای هم که ماسک ندارند، اگر در توان لشکر هست باید در اختیارشان بگذارند و تهیه کنند و اگر هم نیست، سعی کنید که هوشیار باشید، یک وقت خدای نکرده در این روزها دشمن دست به یک جنایتی می زند و یک وقت خدای نکرده شاید بمباران کند، شیمیایی بزند یا مطلبی به وجود بیاورد که اگر پراکندگی نباشد و برادران دور هم جمع باشند، یک وقت خدای نکرده، تلفاتی می دهیم که نادرست است و مقصر خودمان هستیم. به همه برادرها توصیه و سفارش می شود که ان شاء الله در این امر توجه خاص کنند که یک وقت اگر خدای نکرده اقدامی صورت گرفت، به ما آسیبی نرسد.

مسئله بعد که خیلی مهم است، این است که حفظ جبهه از هر نظر به عهده رزمندگان است. آبروی جبهه، عظمت جبهه، تعریف کردن از خوبی های جبهه، همه چیز بارزندگان است، اگر رزمندگان در شهر رفتند و تعریف کردند و گفتند که در جبهه صفاست، صمیمیت و دوستی برقرار است، مردم خوشحال می شوند و به طرف جبهه رو می آورند. اگر تعریف کردند و گفتند که ما باید در جبهه حضور داشته باشیم، دو ماه رفتیم ما را آموزش دادند و خلاصه همه مسائل را با زبانی خوب و مثبت

بیان کنند کیفیت جبهه همیشه حفظ می شود، ولی اگر بد جبهه را بگویند، اولاً جایگاه مقدسی را که خودتان در آن هستید خراب کرده اید و اولین بدی به جماعت خودمان برمی گردد و دوم اینکه مردم را دلسرد می کند. ما باید مبارزه کنیم، انقلاب ما دفاع از اسلام است، در قانون هیچ حکومتی غیر از اسلام و دفاع از اسلام وجود ندارد. امروز جنگ ما با صدام است، فردا معلوم نیست چه توطئه دیگری در میان باشد. ای برادران عزیز، مؤمن، مسلمان، خداپرست و زیر پرچم ولایت، ما باید همیشه آماده مبارزه باشیم، اگر مبارزه از وجود ما گرفته بشود، ما می میریم، اگر مبارزه در چارچوبه ما نباشد ما دیگر نمی توانیم به خودمان بگوییم که جوان های این مملکت هستیم، در واقع جسمی بی روح می شویم، یک چیزی که فقط حرکت می کند. مبارزه جزو کارهای ماست، حالا هر روز به یک گونه ای! یک روز باید آربی جی زد، یک روز باید جای پرتاب آربی جی را ساخت، یک روز باید باروشی دیگر، در جای دیگر مبارزه کرد. باید همیشه این در ذهن ما باشد، ما در چارچوب انقلاب اسلامی قرار گرفته ایم، ما فریاد کشیده و گفته ایم که ما خدا را می خواهیم، ما با ضد خدا سازش نداریم و دست از این شعار و این عقیده، که اساس حرکت ما بوده، نمی توانیم برداریم، ما باید همیشه برای مبارزه آماده باشیم و هیچ گاه نباید ناامید بشویم که دیگر مبارزه ای در کار نیست. مبارزه همیشه هست، ما نباید از مبارزه دور شویم چون ما خیلی دشمن داریم. شما فقط این موج رادیو را تاب بدهید! ببینید چه قدر دشمن در گوشه و کنار دنیا برای مبارزه با ما خوابیده است! مگر اینها می توانند دست از کفر و عنادشان بردارند؟! مگر اینها می توانند یک روز به ما بگویند که آسوده باشید؟! مگر اینها می توانند یک روز ما را ببینند که در مملکت خودمان به مبارزین فلسطینی کمک می کنیم تا علیه امریکا و اسرائیل قیام کنند؟! هرگز! اینها با ما مبارزه می کنند. باید همیشه در وجودمان، در خونمان، در خانواده هایمان، در گفتارمان، در اعمالمان، در شغلمان، در برنامه ریزی مان چهره مبارزه، مقاومت، ایثار و فداکاری باشد. نگوئیم که امروز جنگ تمام شده و دیگر نیاز به نیروی داوطلب ندارند و دیگر گردانی

در کار نیست، پس ما دنبال کسب و کارمان برویم. اگر چهره خشکیده و ستم زده از کار برای دنیا در ما به وجود بیاید و روح پر معنویت مبارزه از ما گرفته بشود آن وقت زندگی کردن خیلی سخت می شود. من از همه شما می خواهم که همیشه در چهره تان، در وجودتان، در برنامه و گفتار تان مسائل مبارزاتی را حفظ کنید. ان شاء الله که این انسجام و این بسیج شدن ها و این گردان های ما ماند و دور هم جمع شدن، راهپیمایی کردن، تیراندازی کردن، سلاح به دست گرفتن، پرچم محمد رسول الله (ص) را روی شانه گذاشتن، حرکت کردن و مهیا شدن برای رزم همیشه ادامه می یابد. ما باید همیشه این را در محلمان و در کوچه مان پیاده کنیم! در آن زمان هم که برادران را برای عملیات آماده می کردیم به آنها می گفتیم که حفظ تشکیلات در یک محله، یکی از مسائل مهم انقلاب است، باید یک فردی که در جبهه شهرت، شجاعت و تدبیر بیشتری داشته و به عنوان فرمانده گردان یا فرمانده گروهان مشخص می شده در محله هم، بقیه برادرها دور او را بگیرند و حفظش کنند هم برای دنیا و هم برای آخرت تا همیشه عظمت رزم حفظ شود. گفته ما هم در آن روز روی همین اصل بود، می گفتیم ما که نمی توانیم به برادرها بگوییم که اصلاً به دانشگاه، دانشکده و یا مدرسه نروید و فقط در جبهه حاضر باشید! ممکن است نزدیک عملیات به یک عده ای نیاز داشته باشیم ولی در قبل از عملیات که نیازی نیست باید در آن زمان به کارشان برسند و نزدیک عملیات به جبهه بیایند، که الحمدلله در خیلی از جاها این اتفاق افتاده و خیلی هم ثمربخش بوده و اثرات مثبتی هم داشته است. الان هم باید به همین شکل باشد، برادرهای روحانی که در هر اجتماعی بوده و در جبهه سابقه و مسئولیت داشته اند یا برادران دیگری که در جبهه بوده اند، مثل برادران بسیجی که فرمانده گروهان یا فرمانده دسته بوده اند، الان باید آن حالت را حفظ کنند. البته حالتی که خداپسندانه باشد، یک وقت خدای نکرده به گونه ای عمل نشود که اثر منفی به جا بگذارد، باید به گونه ای عمل کنیم که تمام مسائل اسلامی مراعات شود. برادران اگر یک وقتی در یک محله ای پنج نفر رزمنده بالباس رزم دور هم جمع

**ما نمی توانیم این تعریف هایی را که  
از شهدای مان به دست آورده ایم و در  
شب های عملیات برای مان تعریف کرده اند  
از یاد ببریم، ما باید پرچمدار شهیدان باشیم،  
ما باید فریاد آنها را به نسل های بعدی  
برسانیم، ما باید تعریف کنیم که  
فرمانده گردانمان و آن هم‌رزم مان و یا آن  
آرپی جی زن وقتی که داشت آرپی جی را  
شلیک می کرد و همان لحظه شهید شد  
چه پیامی به ما داد.**

شوند و این، اثر منفی برای جبهه می گذارد، مقصر هستند و باید از این کار پرهیز کنید. تجربه هم نشان داده در بعضی از جاها حساسیت و یابدبینی هست، در یک مسجد یا یک زیرگذر، وقتی پنجاه نفر دور هم جمع می شوند، یک عده ای که مثلاً با یک فرد یا یک تشکیلاتی مخالف هستند، می گویند که اینها افرادی هستند که می گویند ما به جبهه رفته ایم و حالا می خواهند خودشان را در اینجا به نمایش بگذارند! ما باید به سرعت از این کارها پرهیز کنیم و کاری کنیم که همه جذب اسلام شوند. نگاه کنید! هنوز افرادی با سن چهارده سال به جبهه نیامده اند یا اگر آمده اند اندک شمار هستند، سن های دوازده سال به بعد در انتظار هستند، ما نمی توانیم این چارچوبه ای را که از خط شهادت گرفته ایم رها کنیم، ما نمی توانیم این تعریف هایی را که از شهدای مان به دست آورده ایم و در شب های عملیات برای مان تعریف کرده اند از یاد ببریم، ما باید پرچمدار شهیدان باشیم، ما باید فریاد آنها را به نسل های بعدی برسانیم، ما باید تعریف کنیم که فرمانده گردانمان و آن هم‌رزم مان و یا آن آرپی جی زن وقتی که داشت آرپی جی را شلیک می کرد و همان لحظه شهید شد چه پیامی به ما داد. باید به وصیت نامه ها بیشتر رجوع کنیم، سراغ وصیت نامه ها برویم و ارزش بیشتری برای

آن قائل بشویم. اینها ارزش هایی است که ما در انقلاب و در نبردمان به دست آورده ایم و باید اینها را برای نگهداری خودمان و سازندگی نسل بعد حفظ کنیم. ان شاء الله باید به این خط و به این روش طبق رضایت خداوند ادامه بدهیم تا بتوانیم یک ارتش خیلی عظیمی برای آقا امام زمان (عج) تشکیل بدهیم.

مطلبی که ما قبلاً هم در دیدارهایی که با برادرها داشته ایم حالا یا در صحبت های عمومی و یا خصوصی گفته ایم و باز هم سفارش می کنیم این است که ما به وجود افراد لایق در هر زمینه که می توانند کار و کمک کنند نیاز داریم. وظیفه فردی ما این است که خدمت برادران عرض کنیم و وظیفه بقیه افراد هم هست که بیایند کمک کنند. ان شاء الله ما باید از این سلاح هایی که در دست داریم، استفاده کنیم. افرادی را برای فرماندهی تربیت کنیم و از این امکاناتی که داریم برای فرماندهی در کارهای پیاده بهره ببریم. خیلی خوب است که از این وسائل استفاده بشود، ما آمادگی آن را هم داریم، ولی به شرایط خاصی نیاز دارد. کسی که می خواهد آموزش تانک را ببیند باید زمان دار بیاید، اگر شما بخواهید هم برای خودتان و هم برای آینده خوب است. حالا اگر هم برادرهایی هستند که نمی توانند پشت سر هم بایستند و بازدهی داشته باشند، باید در یک زمان مناسبی بیاید که لااقل از آموزش آن و تداوم آن آموزش در جهت عملی بهره بگیرند. باید همگی از این تجهیزات که در دستمان هست و می توانیم با آنها آموزش بدهیم بهره برداری و استفاده کنیم تا ان شاء الله بهره ای برده باشیم.

مسئله بعدی که خواستم بگویم، مسئله احترام به همدیگر است که الحمدلله هست. اگر در بین ما احترام وجود نداشته باشد گویا هیچی نداریم. باید همیشه توجه کنیم که احترام به همدیگر گذاشتن در تمام موارد جزو واجبات است. گاهی اوقات یک چیزهایی را برادران تعریف می کنند که من خیلی خوشحال می شوم و مثلاً برادرها تعریف می کنند که عده ای مثلاً از کاشان آمده اند و در نجف آباد به خانه یک شهید رفته اند، یا از نجف آباد به خانه فلان شهید در کاشان، در خمینی شهر و یا در جاهای دیگر رفته اند. این کارها بسیار عالی و خوب است. این پیوند،

خیلی خوب است، برادرها باید با هم ارتباط داشته باشند، به همدیگر نامه بنویسند، به دیدار یکدیگر بروند، در ایام مرخصی رفت و آمد داشته باشند. باید به خانواده شهدا حتماً سر بزنید. تنها کاری که از دست ما بر می آید این است که در دوران مرخصی حتماً به خانواده شهدا سر بزنیم، من که نمی رسم ولی جاهایی که لیاقت پیدا کرده ام و به خانه شهید رفته ام، دیده ام که واقعاً یک مادر شهید یا یک پدر شهید وقتی که مرا می بیند، احساس می کند که دوباره بچه خودش را دیده است! بعضی از خانواده ها هم هستند که چهار نفر شهید و مفقود داده اند! ما روسیاه و شرمنده و تابع امر خداوند هستیم و هر چه که خداوند صلاح و مصلحت بداند، ان شاء الله راضی به آن هستیم. هر چه که خداوند برای ما مقرر بفرماید ما تابع هستیم، ان شاء الله خداوند به ما قدرت بدهد که از او به خوبی اطاعت کنیم. بیش از این مزاحم برادرها نمی شوم، خیلی تشکر می کنم از اینکه جمع شدید و دیدارها تازه شد. از همه شما التماس دعا دارم. همین طور که نشستید اید نظم جلسه را حفظ کنید و برای شادی ارواح طیبه شهدا صلوات بفرستید.

حضار: اللهم صل علی محمد و آل محمد.